تهاد ند اصلی برین نه اساس چنین کرد در جمله اشیا قیاس
بقول حکیمان دین معتبر به رانند قلم را با مراض سر
علامات درد شقیقه از سر ها ترا تا بپایان رسانم خبر
حدوث تشنج زیاد و ز احلاط دان دلی بلغمی را چنین است نشان
چو در شرق طالع شود آفتاب نوکوبی بخندد شقیقه بخواب
بگردد عروق همه نیم سر ها شود عاجز از در مکین نیم سر
چو خورشید روشن بمغرب رود سپیدی رود با سیاهی شود
باصحاب این رنج باشد قرار بوقت چو دشمن باز آید بکار
بهر شقیقه بود بلغمی علاجی بگویم که آرد یکی
بیخ و فلفلین و دو کرشنکوز ها بکن آنرا در آب و بکه به بیز
فرو کن بسوراخ بینی از ان شود دفع از فصل رسیان جهان
همان نفع دارد آب کتانی دهد ازین در دمبنک رهانی دهد
ولی انکه از باد دارد نسب فرارش نه در روز در ها شد نه شب
علاجش محرب بگویم شرا زدهن ستادر بخیزد ز جا
علاج درد سر

باب سیوم در علامات بلغم

علامات بلغم به پرسی اگر — چنان کرد دانا دبیرین خبر
سپیدی رهد رنگ و رد پیش دام — بود قلت جوع و نزدم طعام
دگر کثرت خواب و سردی تنم — نشاط نشستی و خوبد بسر دغدم
مکبری بود آرزوی مریض — نه راغب بسردی و هم آب سیر

علامات دم یعنی خون

زیاده شود خون چو اندر بدن — بود تلخی عیش و شیرین دهن
که رانی سر و سردی آسخوان — شود ماندگی بی سبب بر زمان
دماغش شود خشک و هم کام او — بخارد همه جسرم اندام او
بسرخی زند بول و خد عیون — چهد نبض از جمله رگها برون

باب دویم در علامات طعوم

طعوم بدو هم در علامات طعوم
طعوم بدو هم در علامات طعوم
طعوم بدو هم در علامات طعوم
طعوم بدو هم در علامات طعوم

طعوم بدو هم در علامات طعوم
طعوم بدو هم در علامات طعوم
طعوم بدو هم در علامات طعوم
طعوم بدو هم در علامات طعوم

طعوم بدو هم در علامات طعوم
طعوم بدو هم در علامات طعوم
طعوم بدو هم در علامات طعوم
طعوم بدو هم در علامات طعوم

طعوم بدو هم در علامات طعوم
طعوم بدو هم در علامات طعوم
طعوم بدو هم در علامات طعوم
طعوم بدو هم در علامات طعوم

JAMIA HA. DAR D
ACC No. 2331
Date
CENTRAL LIBRARY NEW DELHI

نشان لعلت بسرسام زال کلام ز درد بنا گوش نالد مدام
خطرناک باشند این بر دو نوع اگر راست گویم نبود این دروغ
میدار کین درد یکسو شود مگر آنکه با روح همسو شود
دلی گر به آغاز زیح ای حبیب مبض شناسد دلیلش طبیب
موافق بود داغ بر سام را حجامت بسر سام آرد شفا
(معجم ناصح گشتن)

باب هم در دوران سر

بگویم علامات ریح دوار که گیرد بخواند ز این دو یار
چنان دور باشد مدامش بسر که عالم بگردد بچشم بسر
ربا ریحی جشم دوران سر عمد دور و زود شب آید اندر نظر
مشنو خواجه دارد دوران سر ترا بای غفلت بجایی اگر
ز خشخاش با گیره نشنس بسوزاند درد چیارمن آنچه اندر آن
پس از برای شان بدیک کلیس محمد اسکر اش بگرد دکین
حریری بگمر بماند از ان بیال با جامه آبش مشنان
درد خلط ادی بسیر نا باک دران آب با بات بگذار کین

علاج محرب بگیرم بسر ۱ بالواء در دسر آرد شفا
دو مایه ریسندی دو از زعفران ۲ دو مایه زنا باب مصری بنان
بگیر این سه یار یک دیگه به بیز در و دو درم روغن کادر نرز
همه خلط کرده به بینی چکان ببرون آرد درد دیراحت رسان
کسی کو ز درد سر است بیقرار علاج محرب زمین یاد دار
تو از بیدانجیز بجنبش برآر ۱ که در بندی گر سند از نبار
بسا به بگن حک و در آب نای طلا کن به پیشانی و کف های
الم گر ز باد ست یعنی به بشود در از نلخه باشد ز ضدل رود
فرعد بگر
سم اسپ سوزد بر آرد بسر تراشیح در دی نماند بسر
سهون نفع از فلفل گردد ان بود شنطرح نیز بهتر از ان
ماب جهام در سر سام در سام
ز سر سام سر سام گویم نشان ۱ بگفتند حکیمان همه یکزبان
که سر سام گرم ست سبز سام سرد معجر اور بنادمی را ز درد
بود درد سر سام در مغز سر ۱ بهوای سرمستان شود بیشتر

به آغاز این رنج دار درد است چو دیر به کرد د تو این لد دوا
نخوانی دوا فسد قیفال ان د دانای باری کنم من بیان
چو باری تو این کرک استخوان اگر هوشمندی پس او استان
ببر و زنی در نسر ابد قمر ببار دی مصر دع مبندی اگر
شود دفع از فضل پروردگار زبند شهاب است این یادگار

دوا بهت مصر دع را باصوا ب اگر عاقلی یاد گیر از شتاب
ردار از بآب باری کنای ستان بغلطد حذر از ند عالمیان
سه قطره بنور اخ بینی حکمان نه بینی نوار صرع نام ان
دو از دهلق چار گیر بیضه عدد سر ریشم ز تنخار بیخ د سپر
مراد مانه
د دکان گیر زین برسه سند یکی د دو از مثقالین د شکر اندکی

باب دهم در بیان

کبی در اگر کسان